

امام حسین در آثار بهائی

(ع) امام حسین

مثنوی از حضرت بهاءالله

شرح گوید درد هجران و فراق

تیر هجرت سینه شاهان بدوخت

صد هزاران قاف باشد در میان

یا رود باد صبا گوید خیر

جان ز هجرش بحر ها از چشم راند

خوش بران تا کوی آن زورائیان

چون بماندی چونکه رفت از برت یار

چون حسین اندر زمین کربلا

یک جیب و این همه دیو عنید

یا چه روح الله میان سبطیان

آن چهی که نبودش پایان و راه

گر بود پیکی رود سوی عراق

کز فراق جان مشتاقان بسوخت

در میان ما و تو ای شهر جان

نیست پیکی جز که آه پر شرر

دست از نخلش بسی کوتاه ماند

ای صبا از پیش جانان یکزمان

پس بکویش کی مدینه کردگار

یار تو در حبس و زندان مبتلا

یک حسین و صد هزارانش یزید

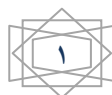
چون کلیم اندر میان قبطیان

همچو یوسف اندر افتاده بچاه

بسته شد هم زین قفس راه نفس

بلبلت شد مبتلا اندر قفس

آثار قلم اعلی جلد دوم صفحه ۳۲۰



حضرت بهاء الله می فرمایند:

مشاهده نمائید در نفوسیکه در هر سنه بر مظلومیت سیدالشهداء روح ماسواه فداه و اصحاب او نوحه و ندبه می نمایند و بر ظالمان لعنت می کنند و خود به ظلمی ظاهر شده اند که ظلم ظالمان قبل نزدش معدوم صرف بوده. فی الحقیقه بر خود لعنت می کنند و شاعر نیستند. و مطالع ظلم الیوم علماء عصرند که از حقّ اعراض نموده اند و به ظنون و اوهام خود تمسک جسته اند. قسم به آفتاب افق توحید که در اعصار قبل هم سبب ظلم امثال این نفوس شده اند، چه که به فتوای آن انفس غافله، مطالع عزّ احدیه شربت شهادت را نوشیده اند. نفوسی که با سیدالشهداء محاربه نموده اند بعضی از نفوس بودند که در هر سنه سه ماه صائم بودند و شب و روز تلاوت قرآن می نمودند...

آیات الهی جلد ۱ ص ۱۶۴

هو الله

ای دوست عبدالبهاء قدری در بلایای اولیاء سلف نظر نما حضرت سیدالشهداء روحی لشهادتیه الفدا در دشت کربلا در دست اعداء محصور گشته حتی آب گوارا را مضایقه داشتند. حنجر مبارک به خنجر ظلم بریده شد و جسد های مطهر به خاک و خون آلوده گشت. سرهای بلند زینت رماح شد و نفوس مقدّسی به تیغ جفا ریز ریز گردید اموال به تاراج رفت و ارواح به معراج شتافت. مخدّرات بی تقصیر اسیر عشائر و اقوام شد و اطفال معصوم پایمال سُم ستوران گشت. ولی عاقبت این موهبت بود که آن حضرت به آن موفّق گردید و این نحوست ابدی بود که یزید در آن مستغرق گردید. پس معلوم شد که بلا در سبیل الهی عین عطا است و عذاب عذب فُرات و عَلَیْكَ التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ. ع ع

(منتخباتی از الواح و آثار مبارکه ص ۶۵-۶۴)



از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء

ای مهتدی به نور هدی اولیای الهی هر یک در این جهان فانی جام بلائی نوشیدند و سمّ جفائی چشیدند ... ایامی که به آسایش و راحت گذرد نتیجه و ثمری ندارد. بالعکس اوقاتی که به مصائب و بلایا در سبیل الهی منتهی شود در جمیع عوالم الهی حتی نقطه تراب، نتایجش ظاهر و آشکار است. مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت سیدالشهداء روحی له الفدا سالها در این جهان بودند ولی از صبح تا ظهر محن و بلایا و شهادت در ارضِ طف نتیجه داشت. هیچ شنیدی ذکر ایام سائرهُ سیدالشهدا را کسی بنماید. بلکه ذکر آن طلعت نورانی محصور در ایام بلایا و رزایاء کربلاست. فاعتبروا یا اولی الابصار.

(منتخباتی از مکاتیب جلد ۲ ص ۲۲۵)

وقایع کربلا

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

«... ملاحظه نمائید که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء در ایام اُمویین آثاری که در قتلگاه بود به کلی محو کردند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه به کلی مفقود شد. هفتاد سال بر این منوال قتلگاه معدوم الاثر بود و اُمویین نگهبان گذاشتند که مبادا کسی از یک فرسخی بتواند زیارتی نماید. در این هفتاد سال ابداً تقرّب به قتلگاه ممکن نبود. اگر نفس متنبّهی مومن بود از ده فرسخ توجّه به قتلگاه می کرد و زیارت می نمود. این نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت امیر علیه السلام؛ به همین منوال محو و نابود نمودند. بعد از آنکه بنی عباس خلاف امویه را محو نمودند و بر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه؛ محبّان حضرت آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محل می نمود. بعد از مدّتی مدیده در زمان متوکلّ عبّاسی نیز حکم مبرم صادر که دوباره آن مقامات مقدّسه را ویران کنند. باز به کلی محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند حتی از ده فرسخی نمی گذاشتند کسی نزدیک برود. تا آن که حکومت و صدارت و وزارت به دست آل بویه افتاد و آل بویه از محبّان حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء بودند و چنان نفوذ و قدرتی حاصل کردند که از برای خلافت عبّاسی نفوذی نگذاشتند. امور جمیعاً در

دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت به خود مشغول. در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد منور حضرت امیر را دفعه ی ثالث باز انشاء نمودند...»

(مأئده آسمانی جلد ۹ ص ۲۷۸-۲۷۷)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

« یار مهربان من ... اگر به دیده حقیقت نظر نمائی بلا عطا بخشد و راحت و رخا، سستی و عنا حاصل کند. زحمت در این سبیل رحمت است و مشقت عین راحت. هر چند جام، جام بلاست ولی صهباء موهبت کبری. ملاحظه فرما شاعر عرب گفته است: فی السابِقین الاولین من القرون لَنَا بصائر. یعنی پیشینیان ما را بینش اند. نفوسی ایام خویش را به کام دل و راحت جان گذراندند چه ریح و سودی یافتند؟ و نفوسی تمام حیات در سبیل ربُّ الآیات تحمّل انواع مشقّات فرمودند، چه زیانی دیدند؟ یزید پلید را مُلک وسیع و حشمت بی پایان و راحت جان چه مزیتی بخشید و چه منفعتی دست داد؟ شاه شهیدان و سرور مظلومان حضرت سیدالشهداء را از بی سر و سامانی و زحمت و پریشانی و اسیری خانمانی و تجرّع کأس شهادت در سبیل ربّانی چه ضرر و زیانی وارد؟ فَاعْتَبِرُوا یا اُولی الابصار.»

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ ص ۲۰۳)

هوالله

ای گمگشته بادیه پیمان، احبای الهی باید به عون و عنایت غیر متناهی به حالت و انجذاب و انقطاعی مبعوث شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی گردند. مظاهر اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار وجدانی، در صدق و صفا آیات کبری گردند و در مهر و وفا آیات عظمی. سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند و علّت عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشار بالبنان باشند و در صداقت و حسن نیت مشهور و معروف نزد سروران و با بندگان خدا از هر مَلّت و امّتی دوست و مهربان و در صنایع و بدایع استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر همگان. مختصر آنکه باید حضرت احدیّت و سروران حکومت و اهالی مملکت کل از احبای الهی راضی باشند نه شاکی، ممنون باشند نه دلخون، چه اس اساس امر الهی اخلاق رحمانی است و بنیاد بنیان یزدانی، شیم و روش روحانی. دوستان چون به این موهبت عظمی موفق گردند شاخ هستی بارور گردد و ایوان کیهان جهان انوار شود والا ظلمت اندر ظلمت است و نکبت اندر نکبت و غفلت اندر غفلت. اگر از عوام هزله خزله حرکت اعتساف مشاهده نمایی بر آن ها مگیر و خجالت آن ها را مپسند. چه که نمی



دانند و مطلع نیستند که در هر عصری از ستمکاران چه جویری بر یاران الهی وارد و از نادانان چه سان جفا بر اولیای ربانی وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند. جغدها بر باز استب می کنند پر و بالش بی گناهی می کنند که چرا تو یاد آری زان دیار و یا ز قصر و صاعد آن شهریار

جرم او این است که باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاووس آید پر ای بسا کشته شهر را فر او

مظلومیت موهبت الهیه است و صفت مظاهر احدیت. حضرت نور حدقه مصطفی و نور حدیقه مرتضی جناب سیدالشهداء و یحیی بن زکریا و اکثر انبیا و اولیا روحی لهم الفدا در کمال مظلومیت جام شهادت نوشیدند و زهر هلاکت چشیدند و به مقصود خویش رسیدند حال ملاحظه فرما چه زیانی دیدند؟ جمیع از این عالم به جهان دیگر رحلت نمودند نه صدمات خاصان حق باقی و نه راحت ستمگر نا حق، نه سرشک چشم مظلومان برقرار و نه خوشی قلب جاهلان، نه آن شهد و شراب و شکر و کباب و شاهد و شمع جهان تاب باقی و نه آن شاه مظلومان و آه ستمدیدگان و حسرت آوارگان و عسرت یتیمان باقی. جمیع منتهی شد ولی ملاحظه نما که چون نام سیدالشهداء روحی له الفدا بر زبان آید دل زنده گردد و جان به بشارت آید، روح را وجد و وله حاصل گردد و روزی صد هزار گرسنه از میمنت نام مبارکش سیر گردد و صد هزار تشنه سیراب شود. این آثار بزرگواری او در جهان ترابی است. دیگر ملاحظه فرما در عوالم الهی و ملاء اعلی چه خبر است. ع ع

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

ای شمع حب، اگر در زجاجه ملکوت ابهی شعله افروزی خواهی در این ناسوت ادنی جان فشانی کن و اگر در بحر اعظم غوطه خوری جوئی در بیداء عشق سرگردان شو و اگر مقام خلّت طلبی در آتش نمرودی بردر و سلام جو و اگر شعله طور و لمعه نور جوئی در بریه سینا به جان بشتاب و اگر مقام حسوری جوئی چون یحیی سر و جان فدا نما و اگر نفحات سیدالشهداء استشمام خواهی در دشت کر و بلا خون خویش سبیل کن. هذا شأن العشاق و هذا وصف مشتاق.



و نیز می فرمایند:

از شماتت بی خردان فتور نیارید. ملامت عین سعادت است و حقیقت موهبت و چون به تهوّر سخن رانند سکوت مظلومانه نمائید و اگر به اعتدال فی الجمله ملامت کنند و یا حکایت نمایند، بفرمایید تشخیص صحرای کربلاست و تعزیه سیدالشهداء و این فخر و مباحات اهل الله. لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون. لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً.

گر در آتش رفت باید چون خلیل و ر چو یحیی می کنی خونم سبیل

و ر چو یوسف چاه و زندانم کنی و ر زفقرم عیسی مریم کنی

سر نگردانم، نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن

مختصری از شرح حیات امام حسین (ع)

مادر امام حسین (ع) فاطمه زهرا و پدر بزرگوارشان علی بن ابی طالب بودند. امام حسین (ع) در سال چهارم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشودند. حضرت رسول اکرم نام او را اشتقاق از نام حسن (ع)، حسین یعنی حسن کوچک که تا آن زمان در عُرف عرب سابقه نداشت نهاد. روز هفتم ولادتش گوسفندی عقیقه (قربانی) کرد و فرمود موی سرش را برچینند و هم وزن آن نقره صدقه دهند. علی اکبر، علی اوسط (حضرت زین العابدین)، علی اصغر و زینب و سکینه از جمله فرزندان ایشان محسوب می شوند. اما یاران آن حضرت و کسانی که در واقعه عاشورا به همراه امام حسین (ع) به مبارزه با دشمن برخاستند سی و دو نفر سوار و چهل تن پیاده بودند و منسوبین آن حضرت که در واقعه کربلا حضور داشتند عبارت بودند از فرزندان علی و اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و اولاد امام حسین (ع) و سایر پیروان که در آن واقعه حضور داشتند و جمعاً پیروان آن حضرت قریب به هفتاد و دو نفر می شد .

امام حسین در سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت رسید و پس از شهادت آن حضرت، زنان، فرزندان و کودکان را اسیر کرده از کربلا به کوفه و از آنجا به دمشق شام نزد یزید بردند. از جمله آن افراد علی اواسط (حضرت زین العابدین)، زینب و سکینه بودند. حضرت بهاء الله و حضرت اعلی و حضرت

عبدالبهاء نیز ظلم و ستم های وارده بر آنان را تأیید فرموده اند و الواح و بیانات متعددی در خصوص مقام آن حضرت و مصیبات وارده بیان فرموده اند .

مخالفین و معاندین امام حسین (ع)

دشمنان امام حسین (ع) از زمره مردمانی بودند که به رسول اکرم و دیانت مقدّس اسلام اعتقاد داشتند. مومن به آئین جدید در آن زمان بودند و به نماز و روزه اهمیت فراوانی داده دائماً در حال ذکر و ثنای حق تعالی بودند، قرآن قرائت می کردند و به نماز جماعت می ایستادند و در این گونه امور پیشقدم بودند، افرادی بودند که وقتی به نماز می ایستادند پشت سر آنها صفوف بسیاری مشاهده می شد و از جمله این افراد پیشقدم شمر بود که «هفتاد صف جماعت در عقب سرش بسته می شد» و «... از غایت زهد و ورع خار را از سر راه مسلمانان بر می داشت که به پای کسی اذیت نرسد».

شمر در آغاز از اصحاب حضرت امیر بود و در جنگ صفین با آن حضرت علیه معاویه جنگ می کرد ولیکن در دوره یزید هواخواه او شد. و همین انسانی که از لحاظ تقوی و پرهیزگاری زبانزد عام و خاص بود بر اثر لغزش از صراط حق تبدیل به فردی شد که با نوه رسول الله به مبارزه و دشمنی برخاست و او اولین فردی بود که به قتل آن حضرت اقدام نموده و سر آن حضرت را با قساوت تمام از تن جدا کرد. و نیز از عجایب روزگار است که از بین علما و زهاد که به علم و تقوی مزین بودند کسی پیدا شده و از اینکه سینه آن حضرت را هدف تیر بغضاء نموده افتخار نماید و نماز به جا آورد. این فرد کسی نبود مگر عمر بن سعد وقاص، معروف به علم و تقوا، او اول کسی بود که تیر به خیمه انداخت و گفت در قیامت شهادت دهید که اول تیرانداز بر این خارجی من بودم .

شرح واقعه کربلا

معاویه قبل از اینکه دار فانی را وداع گوید وصیّتی به پسرش نمود و در آن وصیّت، درخواست مدارا نمودن با امام حسین را داشت. اما یزید نه تنها برخلاف توصیه های پدر عمل ننمود بلکه بی شرمی و سنگدلی را به آنجا رساند که نامه ای به حاکم مدینه نوشته مبنی بر اینکه از امام حسین (ع) بیعت بگیرد و در غیر این صورت سرش را برای او بفرستد. و اما سئوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا امام حسین (ع) باید خلافت یزید را قبول می کرد؟ و اگر به این راضی می شد آینده اسلام چگونه ورق می خورد و به چه سرنوشتی دچار می گشت؟ آن حضرت که هدف و مقصدش اعلامی حقیقت بود نمی توانست در این مورد تسلیم شود. زیرا بارگاه یزید و حکومتش را خلاف جامعه اسلام



مشاهده می نمود بنابراین با او بیعت نمی کرد چرا که به خوبی واقف بود با این کار آینده اسلام در خطر عظیمی می افتاد و عظمت اسلام رو به زوال می گرائید و مشاهده می نمود که اگر به این امر مبادرت می ورزیدند نور مقدس اسلام می رفت که در پس ابرهای تیره و تاریک و نادانی پنهان ماند و به ورطه فراموشی سپرده گردد. باری یزید با آن همه بی کفایتی مُصرّاً بود که دایره ریاستش را گسترش دهد و بدین منظور حاکم مدینه ولید را مجبور به گرفتن بیعت از مسلمین و به خصوص امام حسین نمود. ولید جهت ابلاغ دستورات مافوقش نفوس بسیاری از جمله امام حسین (ع) را به دارالحکومه دعوت نمود ولیکن جز امام حسین کسی در آن جلسه حضور نیافت و امام حسین (ع) وقتی از دستورات نامه مطلع شدند فرمودند که چنین امر مهمی باید در برابر مسلمین صورت گیرد . بعد از مدتی امام حسین (ع) قصد عزیمت از مدینه به سوی مکه را نمود و در آنجا آوازه شهرت، جوانمردی و بزرگی آن حضرت مشهور عام و خاص بود و مورد احترام نفوس کثیره ای بود تا اینکه این آوازه و شهرت به عراق رسید و از آنجا نامه های فراوانی جهت بیعت با نوه ی رسول گرامی، امام حسین (ع) دریافت شد .

وقتی امام حسین(ع) نامه های واصله را دریافت نمودند بعضی یاران آن حضرت با عزیمت امام حسین (ع) به کوفه ناراضی بودند و مردمان کوفه را لایق این حکومت نمی دانستند. چرا که به سست عهدی و عدم وفاداری در زمان حضرت علی (ع) مشهور عام و خاص بودند. چنانچه حضرت بهاء الله در الواح ملوک نیز به این مسأله اشاره فرموده و چنین می فرمایند: «كَانَ فِي قُلُوبِهِمِ الْغِلُّ وَالْبَغْضَاءُ وَ طَلَبُوهُ عَنِ الْمَدِينَةِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِأَهْلِهِ قَامُوا عَلَيْهِ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ ...» ترجمه: در قلب هایشان کینه و کدورت بود او را از مدینه طلبیدند پس هنگامی که با اهلش به طرف آنها رفت به هوای نفسشان بر علیه او قیام کردند.

امام حسین با اینکه به این امر به خوبی واقف بود اما اعلائی حقیقت را بالاتر و مهم تر از هر چیزی می دانست و معتقد بود که اگر همچنان در مکه بماند امر الهی از پیشرفت باز خواهد ماند. لذا با اینکه از خطرات مهلکه این سفر آگاهی داشت لذا این سفر را قبول کرده و به سمت کوفه عزیمت فرمود . یزید باز در این مرحله از پاننشست و سعی نمود که مانع های جدی بر سر راه امام حسین (ع) قرار دهد و برای وصول به این امر، ابن زیاد را به حکومت کوفه گماشت تا بهتر بتواند به خواسته هایش برسد. ابن زیاد حاکم جدید کوفه، با اعمال ناشایست خویش و توسل به تهدید و اعمال زور، رعبی در قلوب اهالی افکنده و به این ترتیب نفوسی که قول مساعدت و همکاری با امام حسین (ع) را داده بودند گشتند و نامه های مهمور شده خویش را به ورطه فراموشی سپرده و بار دیگر به نقض عهد و پیمانی که بسته بودند معروف گشتند و عدم وفاداری و سست عهدی خویش را اثبات نمودند و این عدم

حمایت وفاداری نقطه عطفی بود برای مصائب و بلاهای امام حسین (ع). در نزدیکی های کوفه، امام حسین (ع) جهت اطمینان از اینکه آیا اهل کوفه بر وعده هایی که داده بودند ثابت و راسخ می باشند و آیا به وعده های خویش عمل می نمایند، فردی به نام مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع و احوال کوفه به آنجا فرستاد تا موقعیت کوفیان را به امام حسین (ع) و یارانش گزارش نماید. اما ابن زیاد به محض اینکه از این موضوع آگاهی یافت در صدد جلوگیری از این موضوع برآمد و دستور داد مأمورین و غمّالّش، مُسلم بن عقیل را دستگیر نموده و در حضور مردم سرش را قطع نمایند و به این وسیله ابن زیاد رعب و وحشتی در قلوب و انظار مردم ایجاد نمود که دیگر کسی قادر نبود از اوامر و دستورات ابن زیاد تخطی کند. مسلم بن عقیل با اوضاعی که در کوفه حاکم بود به شهادت رسید و حسین بی علی نیز به راه خود ادامه می داد تا اینکه در نزدیکی های کوفه با سپاهیان ابن زیاد به سرداری حرّ بن ریاحی روبرو گشتند و طبق فرمانی که ابن زیاد صادر کرده بود تمام راهها را بر حضرت بسته بودند. وقتی حرّ بن ریاحی سد راه امام حسین (ع) شد این نیز نقطه عطف دیگری بود برای شروع مصیبات بعدی که در ارض طف روی داد. امام حسین وقتی که مشاهده نمود که حرّ تمام راه ها را مسدود کرده، مجبور شد ره صحرا را بپیماید تا اینکه به محلی به نام کربلا رسیدند (۶۱ هجری) و در همانجا خیمه ها را برپا داشته و اقامت گزیدند و به دستور ابن زیاد تمام چاه ها و آبها را بر آن مظهر استقامت و وفا بستند تا کسی از یاران آن حضرت حق استفاده از آب های جاری را نداشته باشد این اوضاع ادامه داشت تا اینکه با گماشتن عُمرِ سعد به جای حرّ ریاحی اوضاع وخیم تر گردیده و با منصوب شدن این سردار به جای حرّ بن ریاحی مصائب و بلاها صد چندان گردید. امام حسین (ع) که هرگز قصد جنگ نداشت بارها جهت برقراری صلح اقدام نمود اما معاندین نه تنها به این امر توجهی نکردند حتّی در آن آفتاب سوزان و طاقت فرسا آب را از یاران امام حسین (ع) دریغ داشتند و یاران ایشان در حالیکه رودخانه فرات را مشاهده می نمودند اما نمی توانستند از آب حتّی به مقدار اندک بهره برند و این امر عطش آنها را صد چندان می نمود. و هر نفسی از پیروان امام حسین (ع) که به رودخانه جهت دسترسی به آب نزدیک می شد تا ظرفی را پر از آب نموده و برای سایر یاران ببرند هدف تیر و سنان قرار می دادند از جمله حضرت ابوالفضل العباس برادر امام حسین (ع) که در این راه شهید شد و بدین ترتیب سپاهیان ابن سعد وضعیت بسیار غم انگیزی را برای باسلان امر اسلام به وجود آورده بودند. پیروان آن حضرت با حُسن نیتی که به مولای خویش داشتند وفاداری خویش را

بتمامه به ظهور رسانده و در میدان حرب، به مقاومت علیه دشمن پرداختند. امام حسین (ع) با آن قوا و نیروی ایمانی که داشت در تقدیم جمیع ما یملک خویش در سبیل حق دریغ نورزیده و آنچه که داشت انفاق نمود و چون جبل راسخ در برابر بلایا استقامت فرمود. ایشان طفل رضیع خویش را به میدان حرب برده تا شاید بتواند مقداری آب برای طفل طلب نماید که در این هنگام ناگاه تیری به گلوی آن طفل پرتاب شد و طفل رضیع به شهادت رسید. در روز دهم محرم الحرام، تا ظهر آن روز اکثر پیروان مقرب آن حضرت به شهادت رسیده بودند و دیگر از سربازان آن حضرت کسی باقی نمانده بود به غیر از عده ای از زنان، اطفال و کودکان که در داخل خیمه ها بودند. تا اینکه دشمنان چون گرگان درنده آن حضرت را محاصره کرده و هر یک با سنان به آن حضرت ضربات سهمگینی وارد ساختند و آن حضرت از اسبشان که به ذوالجناح معروف بود به زمین افتادند. ضربات و حملاتی که با خشم و غضب به آن حضرت وارد می شد صورت نوراء آن حضرت را غرق در خون کرد. در آن لحظات غم انگیز ناگهان تیری به سینه آن حضرت پرتاب شد و با وجود آن همه ضرب و شتم هایی که به آن حضرت وارد آمده بود هنوز علائم حیات دیده می شد که در این موقع داوطلب برای جدا کردن سر امام حسین (ع) از بدن مطهرش خواستند، اما کسی را یارای آن نبود که به این عمل مبادرت نماید و نفوسی هم که داوطلب این کار می شدند چون نزدیک هیکل مبارک می رسیدند هیمنه و چهره نورانی آن حضرت باعث می شد که مأیوس گشته و از انجام این عمل شنیع صرف نظر کنند. بالاخره شمر، سر مطهر آن وجود متعالی را با قساوت هر چه تمام تر از بدنش جدا نموده و بدین ترتیب اعظم جسارت را در حق خاندان رسول اکرم مرتکب گردید این «شمر بد چهر» تقریباً با ده ضربه رأس مبارک را از تن نازنین جدا نمود. این فرد همان فردی بود که در روز عاشورا قبل از شهادت امام حسین به خیمه هجوم برده و زنان و اطفال امام حسین (ع) را مورد تهاجم قرار داده، به قتل عام پرداخت و حسین (ع) به شمر ذی الجوشن و سربازانش فرمودند «اگر پیرو دین الهی نیستند لا اقل مثل اعراب اصیل رفتار کنید و به اطفال و نسوان حمله نکنید!»

فردی به نام عبدالله بن عمار که خود بشخصه در آن جا حضور داشته چنین نقل می کند: ندیدم مردی که فرزندان و اهل بیت و یارانش کشته شده باشند، قوی تر و مطمئن تر و دلیرتر از حسین بن علی (ع)، این شجاعت را بازماندگان او نیز از خود نشان دادند و در برابر کسانی که ایشان را اسیر کرده بودند در مجلس ابن زیاد و یزید با اینکه در حال اسارت بودند قوت نفس بی مانندی از خود نشان

دادند . اینجاست که خرد در مقام حیرت بر می آید و اذعان می کند که به راستی ظلمی اعظم از این در عالم نتوان مشاهده نمود و قساوتی عظیم تر از این را تصور نتوان کرد. آن اوضاع مصیبت بار را هر فرد منصفی مطالعه نماید شهادت خواهد داد که تا آن زمان مردی چون حسین را نتوان یافت و فردی که در جانبازی و فداکاری مانند او باشد مشاهده نتوان کرد. چرا که حسین، جان و مال و فرزندان خود از جمله علی اصغر و علی اکبر را یکجا تقدیم نمود و این چنین است که فداکاری که توسط آن حضرت به وقوع پیوست شایان توجه بسیاری از منصفان حقیقت می باشد. و نیز چنین بود که در آن جولانگاه حرب، زین العابدین زنده ماند تا بار دیگر جامعه اسلام تحت قیادت و سرپرستی خاندان رسول اکرم قرار گیرد و شاید اگر زین العابدین، زینب و سکینه محفوظ نمی ماندند این مختصر تاریخ را نداشتیم. آنها محفوظ ماندند تا آنچه را که شاهد و ناظر آن بوده اند به دیگران منتقل کنند. آنها محفوظ ماندند تا جانبازی ها، فداکاری ها و شهامت های شیران عشق را بازگو نمایند. آن عاشقان بزم الهی زنده ماندند و در بحث هایی که یزید با آنها می کرد چون جبل راسخ آجوبه کافی و شافی ارائه فرمودند. آنها نفوس مبارکی بودند که حقایق بسیاری از طریق آنها کشف شد. عقاید و آمال علما که در پس سُبُحات عظیمه پنهان گردیده بود آشکار شد و این چنین بود که امام حسین (ع) و یارانش قطرات زندگی را که در کلمات حق مستتر بود به عالمیان مبدول داشتند. قیام امام حسین (ع) و عجین گشتن آن با قوه کلمه الله قیام او را به قیامی بی نظیر و بدلیل تبدیل نمود. این قوه، قوه ای بود که نیش خاری را به رایحه گل تبدیل نمود. ظلمت را به روشنی و زهر را به شیرینی بدل کرد و عالم اسلام را احیاء نمود.